

بررسی مبانی معرفت‌شناختی پائولو کوئلیو

✍️ حامد حسینیان*

احمدحسین شریفی**

چکیده

امروزه آثار پائولو کوئلیو در رده عرفان‌های نوظهور جای گرفته است. آثار او بیشتر در قالب رمان است و از این رو یافتن مبانی اندیشه‌ای او چندان ساده نیست؛ حال آنکه برای خوانندگان پرشمار او، درک اصول اندیشه‌هایش بسیار مهم است. آگاهی یافتن از این اصول، خود بهترین نقد برای این نوع عرفان‌های کاذب و وارداتی است. در این مقاله اصول معرفت‌شناسی در آثار او بررسی و نقد می‌شود. پائولو کوئلیو معتقد است شناخت نه ممکن است و نه ضروری. او در آثار خود به دنبال ترویج نسبیت‌گرایی است و پس از انکار امکان شناخت جهان و حقایق آن، کوشیده است پیروان خود را به پذیرش ایمان‌گرایی، تکثرگرایی و تجربه دینی تشویق کند. در این مجال کلمات و استدلال‌های او با رعایت امانت نقل، و به دقت نقد شده است.

کلیدواژه‌ها: پائولو کوئلیو، معرفت‌شناسی، نسبیت‌گرایی، تکثرگرایی، ایمان‌گرایی.

safir.shahed@gmail.com

sharifil738@yahoo.com

** دانشجوی دکتری فلسفه دین مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.

** دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.

پذیرش: ۹۱/۵/۱۲

دریافت: ۹۰/۱۰/۶

مقدمه

پائولو کوئلیو نویسنده معاصر برزیلی است که آثار او در رده پرفروش‌ترین کتاب‌های دنیا قرار گرفته است. او پس از عمری سرگردانی در بحران‌های روحی و روانی، سرانجام با تأثیرپذیری از عرفان سرخ‌پوستی و فرقه رام، زندگی جدیدی را تجربه می‌کند. وی در نوشته‌های خود که اغلب در قالب رمان عرضه شده‌اند، می‌کوشد این نوع تجربه جدید از زندگی را به خوانندگان خود القا کند.

بازخوانی رمان‌های او و بررسی مبانی نظری شیوه زندگی موردنظرش، کاری دشوار، ولی بایسته است؛ کاری که تاکنون انجام نشده و بیش از این تأخیر را نشاید. باید اعتراف کرد تکه‌گویی‌هایی که از مبانی او شده، راه را برای فهم مبانی او میسر نمی‌کند. بی‌شک اگر منظومه‌ای نظام‌مند و جامع از اندیشه‌های او با ارجاع‌دهی درخور به نوشته‌هایش ارائه شود، راه فهم و نقد این اندیشه وارداتی برای نسل جوان ساده‌تر خواهد شد. بسیاری از کسانی که هوادار او شده‌اند، از مبانی او غافل‌اند و متوجه نمی‌شوند که مبانی پائولو کوئلیو که در سطور رمان‌هایش پنهان شده است، چگونه بنیادی‌ترین اعتقادات آنها را به خطر انداخته است.

برای تحقیق درباره این موضوع، مهم‌ترین گام خواندن همه کتاب‌های پائولو کوئلیو است. در همین راستا همه کتاب‌هایی را که از وی منتشر شده‌اند، به دقت مطالعه، و با فیش‌برداری دقیق، مجموعه آموزه‌های معرفت‌شناختی او جمع‌آوری شد. شایسته ذکر است که این مقاله بر اساس نظرات و سخنان پائولو در این زمینه تدوین شده است، نه بر اساس همه بحث‌های معرفت‌شناسانه. البته بیشتر نظرات پائولو در این زمینه ناظر به معرفت‌شناسی دینی است و نه معرفت‌شناسی مطلق.

۱. امکان شناخت

مهم‌ترین پرسش در معرفت‌شناسی این است که آیا شناخت جهان، درک واقعیت و فهم

نیکی و بدی ممکن است یا نه؟ برخی از اساس منکر توانایی انسان در شناخت واقع شده‌اند. پس از آنکه قرن‌ها از شک‌گرایی دوران باستان گذشت، کانت در حوزه شناخت طبیعت اعلام کرد: ما واقعیت را بعینه نمی‌توانیم درک کنیم و در حوزه ماورای طبیعت نمی‌توانیم شناخت نظری داشته باشیم. هگل هم از اصل منکر وجود جهان واقعی شد. هگلیان در دعوت به ایده‌آلیسم، کل دنیا را تصورات روح مطلق خواندند و به نوعی دنیا را توهم نامیدند.

به هر حال سنگ‌بنا در معرفت‌شناسی پاسخ به این پرسش است که آیا جهان واقع وجود خارجی دارد و آنگاه اگر پاسخ مثبت باشد، نوبت به این پرسش می‌رسد که آیا ما توان درک آن را داریم یا نه؟ اگر پاسخ مثبت باشد، بحث‌های دیگر معرفت‌شناسانه آغاز می‌شوند که راه تحصیل این معرفت چگونه است؟ معیار و حجت چیست؟ دلیل مطابقت با واقع کدام است؟ ...

پائولو در پاسخ به پرسش اول معرفت‌شناسی، اعتراف می‌کند که کاملاً هگلی می‌اندیشد^(۱) و تمایل دارد جهان را نمادین بداند.^(۲) آشنایی پائولو با هگل مربوط می‌شود به دوران پیش از نویسندگی او. وی در آن ایام به خواندن کتاب‌های هگل علاقه داشت^(۳) و احتمالاً از همان ایام از ایده‌آلیسم هگلی تأثیر پذیرفته است. هرچند پائولو در اعترافات خود به این طرز تفکر معترف شده، در رمان‌های خود چندان به این موضوع بنیادین نپرداخته است. با این همه، وی در کتاب *چون رود جاری باش می‌نویسد*: «همه چیز تنها نوعی توهم است و این توهم در مسائل مادی و معنوی وجود دارد.»^(۴)

در پاسخ به پرسش دوم معرفت‌شناسی، طبیعی است وقتی او منکر واقعیت خارجی است، بگوید انسان توان شناخت خدا، جهان و خیر و شر را ندارد. در نظر او پاسخ دادن به این پرسش ضرورتی ندارد.^(۵) او اعتراف می‌کند: «هرگز برای سؤال‌های بنیادینمان پاسخی نخواهیم یافت و با این وجود می‌توانیم پیش رویم»^(۶) و «اگر من به نماد یا تمثیل سفر اشاره می‌کنم، برای این است که زندگی را مانند یک کاروانی می‌بینم که

نمی‌داند از کجا آمده و به کجا روان است.»^(۷)

هرچند پائولو انسان را فاقد توانایی پاسخ به پرسش‌های بنیادینش می‌داند، سرانجام باید راهی پیش پای او نهاد تا زندگی‌اش را بر اساس آن شکل دهد. در نگاه او زندگی معنای نظری ندارد و معنایش تنها در درک لذت‌هاست. در این زندگی کسی نمی‌تواند وجود خدا را ثابت کند. خدا عشق است و سالک تنها می‌تواند عشق را تجربه کند.^(۸) حال که خردورزی ممکن نیست، هر کس باید به دنبال رؤیاهای خویش برود؛ چراکه «خردمندانی که تمام زندگی‌شان را به جست‌وجوی پاسخی می‌گذرانند که وجود نداشت و با درک این حقیقت، توضیحاتی جعل کردند، تمام عمر خود را فروتنانه در جهانی گذراندند که نمی‌توانستند درک کنند؛ اما می‌توانستند در آن مشارکت کنند. تنها روش ممکن تعقیب آرزوها و رؤیاهای شخصی‌شان بود؛ چون از این راه بود که انسان می‌توانست به ابزار خداوند تبدیل شود.»^(۹) کوئلیو معتقد است حال که نمی‌توانیم پدیده‌ها را به خوبی تشخیص دهیم، به جای اندیشیدن، بهترین راه برای رسیدن به امید و روشنایی گام برداشتن در راه سفر و زیارت است.^(۱۰)

نقد و بررسی

الف) جهان رودرروی ما، سراسر توهم است.

شکی در این نیست که چنین ادعایی خلاف وجدان است. نویسنده دست‌کم در وجود خودش و مخاطبانش شکی ندارد. کسی که خلاف بداهت وجدان حرف می‌زند، باید برای گفته‌های خود دلیل و حجت داشته باشد؛ ولی دلیلی در کلام او یافت نمی‌شود.

ب) هیچ‌گاه نمی‌توان به پاسخ مسئله‌ای علم یافت.

۱. هیچ انسانی نمی‌تواند این سخن را به کلیتش قبول داشته باشد. پائولو خود نیز «شک» را می‌ستاید و آن را نیایش خداوند می‌داند؛ چراکه انسان را وامی‌دارد تا پاسخ‌های بی‌شماری برای پرسش‌هایش بیابد.^(۱۱) او نیز چون دیگران در دفاع از آیین

خود می‌کوشد و بر آن است تا دیگران را به درستی راهش معتقد کند؛

۲. حقیقت این است که سردگمی همه آنان که شناخت را یا غیر ضرور و یا ناممکن می‌دانند، ریشه در بحران معرفت‌شناسی در غرب دارد. غرب معاصر به شکاکیت گرفتار آمده و در مسئله شناخت عاجز شده است. آشنایی با راه فیلسوفان مسلمان در مسئله شناخت، شاید همه ابهام‌ها را برطرف کند. فیلسوفان مسلمان در پی ریزی کاخ اندیشه بشری، مبنایگرایند. مبنایگری یعنی اینکه معرفت باید بر پایه‌هایی استوار شود که خدشه‌بردار نباشد. اینان معرفت بشری را به دو بخش بدیهی و نظری تقسیم می‌کنند. در این طرح، نخست ثابت می‌شود که بدیهیات مسلم و خطاناپذیرند و در مرحله بعد به اثبات می‌رسد که معارف نظری می‌توانند با بدیهیات منطقی از معارف بدیهی استنتاج شوند. «احکام ایجابی یا سلبی عقل در صورتی که بدیهی یا منتهی به بدیهیات باشد قابل نقض نیست.»^(۱۲) نتیجه این می‌شود که معارف نظری نیز، عقلی، خطاناپذیر و مسلم‌اند و آن‌گاه می‌توان گفت بشر می‌تواند معرفتی داشته باشد که یا خود بدیهی است یا منتج از معرفت‌های بدیهی.

هرچند دقت این مباحث شاید فراتر از این بحث باشد، شایسته است توضیحی مختصر درباره مبنایگری فیلسوفان مسلمان بدهیم و تفسیر بیشتر را به منابع اصلی واگذاریم.^(۱۳) فیلسوفان مسلمان بدیهیات را این‌گونه می‌شمارند: الف) وجدانیات، ب) بدیهیات منطقی، ج) حمل اولی، د) گزاره‌های تحلیلی، ه) بدیهیات اولیه.

وجدانیات قضایایی هستند که از علوم حضوری حکایت می‌کنند. مورد حکایت و حکایت این قضایا را نفس به وجدان می‌یابد و از آنجا که این گزاره‌ها برای حکایتگری واسطه نخورده‌اند، خطاب‌بردار نیستند. مثلاً در علم به اینکه در هنگام ترس، در وجود شخص ترسان، حالت ترس پدید می‌آید، علم حضوری وجود دارد. در این علم هرگز خطا راه نمی‌یابد؛ چون علمی که حکایت می‌شود، بی‌واسطه در حضور نفس یافت می‌شود. بدیهیات منطقی قضایایی هستند که از مفاهیم ذهنی حکایت می‌کنند. برای نمونه،

گزاره «مفهوم انسان، مفهومی کلی است»، گزاره‌ای منطقی است. راز صدق این قضایا نیز بازگشت به علوم حضوری است. ذهن می‌تواند با حضور خود، لایه‌های ذهن را بر هم تطبیق دهد و این همانی موضوع و محمول را به علم حضوری بیابد.

در حمل اولی، موضوع و محمول، در مفهوم مساوی‌اند؛ مانند اینکه گفته شود: انسان حیوان ناطق است. اینجا نیز ذهن با اشراف حضوری بر مفهوم‌های ذهنی موضوع و محمول، این همانی را درک می‌کند و چون واسطه در کار نیست، خطا نمی‌کند.

قضایای تحلیلی، قضایایی‌اند که این همانی‌شان از تحلیل موضوع و مفهوم درک می‌شود. برای نمونه «هر معلولی نیاز به علت دارد» قضیه‌ای تحلیلی است. معلول چیزی است که علتی بر آن اثر کرده است؛ پس هر معلول به علتی نیازمند خواهد بود که بر آن اثر گذاشته است.

بدیهیات اولیه نیز قضایایی‌اند که تصدیق آنها تنها وابسته به تصور دقیق موضوع و محمول است؛ مانند اینکه «اجتماع نقیضین محال است».

این مجموعه پنج بخشی، شالوده‌ای است که می‌توان همه معارف را بر آن استوار کرد. فیلسوفان مسلمان با استفاده از این پنج نوع قضیه و مقدمه چینی آنها می‌توانند همه معارف را ثابت کنند و دیگر در دام‌های شک‌گرایی و یا تردید در شناخت جهان هستی نمی‌افتند. سال‌های اخیر مجالی یافت شده است تا فیلسوفان مسلمان این نظریه را در جهان فلسفه غربی مطرح کنند و آنان را از این تدبیر به ابراز شگفتی وادارند.

ج) شناخت ممکن نیست؛ عشق و رؤیا برای مدیریت زندگی معنوی بسنده است. در این شکی نیست که زندگی معنوی زندگی‌ای عاشقانه است، و رؤیا انگیزه‌ساز آن است. در روایات اسلامی نیز آمده که دین غیر از حب چیزی نیست^(۱۴) و در عرفان اسلامی نیز گفته می‌شود عارف جز رؤیای وصال یار، آرامی ندارد. پرسش اینجاست که عاشق کدام معشوق را برگزیند و عارف کدام رؤیا را در سر پیروراند. جوینده راه معنویت را در این راه چاره‌ای جز گزینش نیست و برگزیدن، نیازمند شناخت است.

۲. نسبیت‌گرایی و حمله به بنیادگرایی

نسبیت‌گرایی به این معناست که شناخت برای همه مطلق و یکسان نیست. هرکس ممکن است برداشت متفاوتی از هستی داشته باشد. این فهم وابسته به تفاوت افراد و فرهنگ‌های مختلف، تفاوت خواهد کرد. در مقابل، مبناگرایان معتقدند دست‌کم در برخی امور می‌توان اطمینان داشت که بر اساس برخی مبانی جهان‌شمول، همگان می‌توانند به فهمی واحد و صحیح از واقعیت دست یابند.

پائولو کوئلیو در زمینه شناخت خدا و راه سعادت نسبی‌گراست و از تصور خدایی استاندارد شده که به طور متعصبانه‌ای برای همه معتبر باشد وحشت دارد.^(۱۵) او به صراحت می‌گوید توصیف خداوند یک دام است و خدا برای هرکس متفاوت است.^(۱۶) او نه تنها در شناخت خدا، بلکه در شناخت راه نیز نسبیت‌گراست. همه تلاش پائولو در مکتب معنوی‌اش این است که بگوید هرکس مسیر یگانه‌ای در سعادت خویش دارد و هیچ استادی نمی‌تواند راه را به انسان نشان دهد.^(۱۷) در این راه وظیفه هرکس دنبال کردن رؤیای خویش است و خداوند به این راضی است.^(۱۸)

پائولو مخالف بنیادگرایی دینی است و معتقد است باید دیوار ایدئولوژی‌ها و قراردادهای فرهنگی که به تعصب و بنیادگرایی می‌انجامد شکسته شود. در نگاه پائولو هرکس خدای خویش را دارد و هرکس راه خویش را می‌پوید. او دعوت به بنیادگرایی را با دعوت به بی‌ایمانی مساوی می‌داند. وی خطر انفجار دوباره بمب بنیادگرایی را هشدار می‌دهد و آن را نشانه عدم ایمان می‌داند.^(۱۹) پائولو در مصاحبه خوان آریاس با صراحت به بنیادگرایی حمله می‌کند و درباره راه مبارزه با آن می‌گوید:

باید فهمید که راه ما برای جست‌وجوی معنوی باید راه مسئولیت فردی باشد؛

مسئولیتی که نه به مرشد سپرده شود و نه به ناخدای کشتی. واجب است ارزش‌هایی

مانند تساهل و تسامح را رواج دهیم.^(۲۰)

راه دیگری که پائولو در مبارزه با بنیادگرایی دینی به آن تشویق می‌کند، شکستن عادت‌ها

و سنت هاست. در کتاب کوه پنجم، ایلیا قدرت و معجزات خدای حقیقی را نشان می‌دهد و مردم هنوز بت‌های خویش را می‌پرستند. پائولو التزام به سنت را موجب این می‌داند که انسان نتواند به گونه‌ای دیگر بیندیشد.^(۲۱) وی در کتاب ساحره پورتوبلو این شعر را از رابرت فراست نقل می‌کند:

پیش رویم دو راه بود؛

راه کمتر پیموده را برگزیدم؛

و تمام فرق ماجرا در همین بود.^(۲۲)

پائولو برای ترویج این اندیشه علاوه بر رابرت فراست، به مریم مقدس نیز پناهنده می‌شود و از زبان او می‌گوید: «عیسی هم اگر به کمال رسید برای این بود که به دین و رسوم بزرگ‌ترها عمل نکرد و به حقیقت رسید.»^(۲۳)

نقد و بررسی

الف) هر کس فهمی جداگانه از خدا دارد.

۱. باید اعتراف کرد با مبانی‌ای که پائولو در پیش گرفته، چنین نتیجه‌ای منطقی است. اگر شناخت ممکن نباشد، اگر هر انسانی در ذات متفاوت با دیگران باشد، اگر خداوند در هدایت انسان‌ها چیزی نازل نکرده باشد و... بسیار طبیعی خواهد بود که نتیجه گرفته شود: هر کس برداشتی جداگانه از خدا برای خود دارد و همه در برداشت خود موجه‌اند؛

۲. ادعای نسبیت‌گرایی آن قدر خلاف وجدان است که پائولو نیز در عمل زیر بار آن نمی‌رود. او وقتی قوانین هزاره جدید را در کتاب چون رود جاری باش، تدوین می‌کند، واپسین قانون آن را این‌گونه می‌نگارد: «تمام قوانین مخالف با این بیانیه، باطل اعلام می‌شوند.»^(۲۴) چنین جمله‌ای به این معناست که همه حقیقت در همین قانون نهفته است و کس دیگری حق ادعای داشتن حقیقت دیگری را ندارد. این یک مطلق‌گرایی جزمی است. در ایران وقتی شخصی از او می‌پرسد در کارها چقدر باید صداقت داشت،

او پاسخ می‌دهد: صد در صد. پرسشگر با تعجب ادامه می‌دهد: اما شما که منکر هر امر مطلق هستیید، و آن‌گاه پائولو در پاسخ می‌گوید: «اما برخی ارزش‌ها مثل صداقت و جدیت هستند که مطلق و صد در صدند و اغماضی برای آنها نیست.»^(۲۵) همه تلاش مطلق‌گرایان نیز تنها همین است که بگویند دست‌کم برخی امور قطعی و مطلق‌اند و برای همه یکسان. پائولو خود نیز هم‌آوای اینان است؛

۳. درست است که با مبانی یادشده پائولو، نمی‌توان یک مطلق‌گرا بود، اما آن مبانی همه نقدپذیرند. فیلسوفان مسلمان با طرح گونه‌ای مبنای‌گروی ویژه، مسئله شناخت را حل کرده‌اند. در نقد مبحث امکان شناخت، اشاره‌ای به این راه حل کردیم.

(ب) راه فهم زندگی در مخالفت با بنیادگرایی است.

۱. باز هم باید پذیرفت که بر پایه مبانی پائولو، چاره‌ای جز پذیرفتن چنین نتیجه‌ای نیست. پذیرفتن نسبی‌گرایی به این معناست که کسی حق ندارد راه خود را تنها راه درست بداند و برای قرن‌ها آن را به دیگران دیکته کند؛

۲. بنیادگرایی در حدی از آن، به قدری معقول است که پائولو خود نیز بنیادگراست. وی خود در هشدار می‌دهد که در آغاز کتاب بریدا نوشته است، آورده:

در کتاب خاطرات یک مغ دو نمونه از تمرین‌های رام را برای اینکه قابل فهم‌تر شود، تغییر دادم. هرچند نتایج این تمرین با اصل آن یکی بود، با انتقاد استادم روبه‌رو شدم و گفتم: وجود روش‌های وسیع‌تر یا ساده‌تر هیچ‌مهم نیست. سنت هرگز قابل تغییر نیست. از این رو من نیز تمرین‌های بریدا را بدون تحریف نوشتم.^(۲۶)

حال که پائولو مجاز است در سنت خود چنین بنیادگرا باشد و از سنت‌های خود مراقبت کند، چرا دیگران چنین اجازه‌ای نداشته باشند. پائولو وقتی سنت‌های ماه و خورشید را از استادان این فن فرامی‌گیرد، این را وظیفه استادان می‌داند که سنت‌ها را به همان شکل خود برای قرن‌ها حفظ کنند^(۲۷) و از این رو باید این اجازه را به دیگر استادان آیین‌ها و ادیان بدهد که سنت خود را برای همگان به همان شکل خود حفظ کنند؛

۳. پاسخ معقولانه این است که اگر آموزه‌هایی یافت شوند که اعتبارشان قطعی باشد و عقلاً از هر خطایی مصون باشند، حفظ و نقل چنین سنت‌هایی از واجبات است. اگر در یک مکتب بتوان با ادله قطعی ثابت کرد که آموزه‌هایی از جانب خدای حکیم صادر شده‌اند و این آموزه‌ها بدون تحریف اینک در اختیارند، تمسک به آنها، یگانه راه نجات خواهد بود و سالک راه زندگی باید شکرگزار همه کسانی باشد که چنین بنیادی را حفظ کرده‌اند.

ج) راه مبارزه با بنیادگرایی، شکستن همه عادت‌هاست.

۱. سنت‌های گذشتگان باید بازنگری شوند. آنچه از سنت‌ها درخور نقد است باید نقد شود و آنچه عاری از خطا است باید پاس داشته شود. نمی‌توان به بهانه مبارزه با جمود اندیشه، با همه دستاوردهای نسل‌های گذشته مقابله کرد؛

۲. عادت، خود یکی از بهترین راه‌های هنجار شدن یک ارزش و رسوخ آن در جان است. چنین نیست که همیشه عادت‌ها انسان را از رشد بازدارند. بسیاری از عادت‌ها خود زمینه‌ساز تعالی جوامع شده‌اند.

۳. دعوت به تجربه کردن دین، ایمان‌گرایی و تکثرگرایی

وقتی کسی در معرفت‌شناسی، واقعیت را فراتر از دسترس بدانند و معرفت را ناممکن بشمارد و از نسبی‌گرایی طرفداری کند، آن وقت در بیان جهان‌بینی خود، به استقرا می‌توان گفت سه راه بیشتر پیش‌رو ندارد: ایمان‌گرایی، تکثرگرایی و تجربه کردن دین. پائولو در آثار خویش برای رهایی از بن‌بست معرفت‌شناختی خود، به هر سه راه تمایل نشان داده و از مروجان آنها شده است. در این بخش، این سه مبحث را با توجه به گفته‌های او پی می‌گیریم.

۳-۱. ایمان‌گرایی

ایمان‌گرایان در ایمان‌گرایی خود، جست‌ایمان را مطرح می‌کنند. در این نگاه مهم این

است که گوش جان به حرف دل سپرده، و به سوی غایت ایمان جست زده شود. اگر این جست عاقلانه و هوشیارانه باشد، ایمان ارزش خود را از دست خواهد داد. کرکگور ایمان را تشبیه می‌کند به تصمیم گرفتن شبانه برای شیرجه زدن به استخری که نمی‌دانیم آب دارد یا نه؟ چنین کاری سزاوار گرفتن پاداش در شرط‌بندی ایمان است. پائولو نیز هم‌زبان با ایمان‌گرایان، ایمان را به گذر از جنگل در شب تاریک توصیف می‌کند. پائولو در کتاب *بریدا* به دنبال خدا می‌گردد و سرانجام می‌فهمد که ایمان به خدا، همانند یک شب تاریک است.^(۲۸) او ایمان را همان احساسی توصیف می‌کند که *بریدا* در نخستین تمرین خود داشت. او در آن تمرین خود، شب تاریک را در میان ترس از ناشناخته‌ها در جنگل می‌گذراند و می‌فهمد: «ایمان دقیقاً همانی بود که در این لحظه احساس می‌کرد؛ یک غرق‌شدگی وصف‌ناشدنی در شبی همچون امشب تاریک.»^(۲۹) همه آنچه پائولو در مکتب معنوی خود انتظار دارد، این است که برای ایمان و اشراق «کورکورانه به حس اشراق خودمان اعتماد کنیم.»^(۳۰)

نقد و بررسی

الف) ایمان چون گذر از جنگل در شب تاریک، اعتقاد کورکورانه و غرق شدن در ناشناخته‌هاست.

۱. ایمان‌گرایان می‌گویند باید چشم را بست و وارد وادی ایمان شد؛ حال آنکه در دنیای اعتقادات دینی، اعتقادات گوناگون و ایمان‌های پرشماری مطرح‌اند و برخی از آنها گاه با هم در تضادند. اکنون پرسش این است که از میان ایمان‌های متناقض، کدام ایمان باید پذیرفته شود؟ با کدام دلیل و به سوی کدامین ایمان باید جست زد؟ چاره‌ای جز این نیست که یک ایمان، عاقلانه انتخاب شود؛

۲. همان‌گونه که پائولو نیز خود معترف است، ایمان در ایمان‌گرایی، اعتماد کردن به امر ناشناخته است.^(۳۱) چگونه باید توقع داشت در تمام زندگی به امری که حقیقت آن

دانسته نشده است، اعتماد شود؛ اعتمادی که به قیمت همه زندگی یک انسان است. انسان وقتی می تواند زندگی خود را بر اساس ایمانی متحول کند که در ایمان خود راسخ و جازم باشد؛

۳. ایمان‌گرایی گرچه برای رهایی از پرسش‌های پیچیده‌ای که دین‌داران را به تردید می‌افکند، طراحی شده است، اما خود نیز از تردید رها نیست. اگر تنها ایمان داشتن به مسیح، نجات‌بخش و دل‌خوش داشتن به آن بسنده باشد، تا پایان این تردید هست که از کجا که محمد ﷺ نجات‌بخش نباشد؟ پائولو که خود در اعتقاد به خدا ایمان‌گراست، در واپسین پرده از تشرف به سنت ماه، باز هم نمی‌داند خدا وجود دارد یا نه؟ باز بی‌آنکه به وجودش یقین داشته باشد، به دنبال او می‌رود. (۳۲) چگونه می‌توان در کنار خدایی که معلوم نیست هست یا نیست، زندگی کرد و به حمایت او پشت‌گرم بود؟

۴. ایمان بدون پشتوانه، چشم و گوش را کور و کر می‌کند. عاقلانه این است که نخست خدا و راه را با عقل بشناسیم و بعد به او دل بسپریم. عقل راه را نشان می‌دهد و دل راهبری می‌کند. (۳۳) گرچه پیوند عقل و کشف، ایمان را محکم می‌کند، نوبت کشف پس از یقین عقلی است و از پیوند این دو است که ایمان راسخ متولد خواهد شد. اسلام می‌گوید نخست باید فهمید و سپس ایمان آورد. برای نمونه در قرآن ۸۵۶ بار از مشتقات علم استفاده شده است. قرآن ۴۹ بار مردم را به عقل ورزیدن دعوت کرده است. در فرهنگ قرآن مؤمنان راسخان در علم‌اند؛ (۳۴) به حقانیت راهشان علم دارند (۳۵) و هرگز ایمان‌شان را به شک نمی‌آیند. (۳۶) در فرهنگ روایات اسلامی نیز عقل ورزیدن راه عبادت خدا دانسته شده (۳۷) و معصومان علیهم‌السلام مرز ایمان و کفر را در کوتاهی عقل بیان کرده‌اند؛ (۳۸)

۵. تکیه به ایمان‌گرایی بی‌اهمیت کردن نقش عقل است. راه درست راهی است که عقل نیز همراه آن باشد. از این رو در همه علوم اسلامی، عقل جایگاهی ویژه دارد. در فقه شیعه، عقل از منابع احکام است و اجتهاد شیعه خود تلاشی به مدد نیروی عقل در جهت کشف احکام است. در حکمت متعالی اسلام، شعار «کل ما حکم به العقل حکم به

الشرع» (هر آنچه عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم کرده)، دروازه بلند شهر معرفت است. بنای فقهی که از خشت‌های حسن و قبح ذاتی ساخته شده است، هرگز ویران نخواهد شد و روزی در سرانجام تاریخ پناهگاه همه دین‌داران خواهد شد. آن روز جز شعار اسلام، آوایی به گوش نخواهد رسید.

در فلسفه اسلامی گفته شده است که همه معارف باید به بدیهیات عقلی استوار شوند و فیلسوفان اسلامی کوشیده‌اند کاخی از معرفت بنا کنند که همه معارف آن به حجت عقل معتبر شوند. در علم کلام شیعه نیز عقل جایگاهی ویژه دارد. از مهم‌ترین کتاب‌های قدیمی کلامی شیعی می‌توان از *کشف المراد* علامه حلی که شرحی است بر *تجرید الاعتقاد* خواجه نصیرالدین طوسی، نام برد. هم اصل و هم شرح، عقاید شیعه را بر مبنای فهم عقلانی به نگارش درآورده‌اند و بیشتر به کتاب‌های فلسفی می‌مانند. در کلام شیعی از روایات در تأیید حکم عقل و یا در بیان حکمی که در قلمرو عقل نیست، مدد گرفته می‌شود.

۲-۳. تجربه دینی

در این نگاه تجربه دینی مهم‌تر از سنت دینی است. تنها فایده‌ای که پائولو در سنت‌های دینی سراغ دارد این است که سنت‌های دینی به متدینان خود اجازه تجربه نیایش جمعی را می‌دهند.^(۳۹) او این تجربه را از سنت و همه قوانین آن مهم‌تر و برتر می‌شمارد. در نگاه پائولو تجربه روحانی در پیروی از قواعدی ویژه نمی‌گنجد.^(۴۰) نوع کار و طریقی که پیموده می‌شود مهم نیست. مهم تجربه خداست. او برای فهماندن این منظور، مثال می‌زند به عیسی که وقتی تجربه مبعوث شدن به رسالت الهی را درک کرد، مشغول نجاری بود و نتیجه می‌گیرد: «مهم نیست چه بکنیم؛ هر کاری می‌تواند ما را به سوی تجربه عشق خدا بکشاند.»^(۴۱)

نقد و بررسی

الف) فایده سنت دینی، تنها تجربه نیایش جمعی است.

شکی در این نکته نیست که یکی از کارکردهای سنت دینی بسترسازی برای شرکت کردن در تجربه جمعی نیایش است؛ اما این مطلب ثابت نمی‌کند تمام هدف دین تحصیل چنین تجربه‌ای است و در نتیجه اگر این حالت در تجربه فردی و یا در تجربه متدین‌های دین‌های دیگری نیز حاصل شد، به تمام مقصد دست یافته شده است. ادیان علاوه بر چنین تجربه‌هایی، آموزه‌هایی در شناخت اسرار جهان و علت غایی آن دارند. در بسیاری از ادیان علاوه بر این آموزه‌ها، مناسکی ویژه نیز آموزش داده و از رهپویان خواسته شده است با آن شناخت و با آن راه اعلام شده، لذت حضور خدا را دریابند.

ب) ملاک زندگی دینی، داشتن تجربه دینی است.

۱. به نظر می‌رسد راز تمام این اشراق‌گرایی‌ها و به دنبال شهود حالات معنوی بودن، نه این است که چون عقلشان یقین یافته، می‌خواهند دلشان نیز اطمینان پیدا کند؛ بلکه آنان در فرار از بحران معرفت به آغوش کشف و شهود پناهنده شده‌اند. بهترین گام، آن است که بر اساس معرفت‌شناسی صحیحی پیموده شده باشد. تکیه بر تجربه‌گرایی صرف در سلوک معنوی، بی‌اهمیت دانستن نقش عقل در شناخت نقشه راه زندگی است؛

۲. اگر تنها دل به شیرینی چنین تجربه‌هایی خوش شود، آن وقت برای پذیرش آن به هزار توجیه نامعقول هم تمسک می‌شود. نتیجه این می‌شود که هر فرقه و گروهی از خداپرست تا شیطان‌پرست برای خود دلیلی یافته‌اند. عاقلانه این است که اول عالمانه ایمان آوریم و بعد عاشقانه مؤمن بمانیم؛

۳. به فرض که رکن ایمان، تجربه دینی باشد؛ اما تجربه‌های معنوی گونه‌های بسیار دارند و از راه‌های متمایزی حاصل می‌شوند. چه بسا تجربه‌های بسیار شیرین‌تر و فرح‌بخش‌تری نیز باشند که به تجربه نیامده باشند و چه بسا راه‌های بهتر برای رسیدن به این حالات، که دانسته نشده باشند. چاره‌ای جز انتخاب نیست و انتخاب بدون

شناخت آغاز و فرجام انسان ممکن نیست؛

۴. تجربه‌های دینی، حاصل اتصال انسان با جهان ماورای طبیعت است. آن جهان کاملاً سرشار از نیروهای خیر نیست و سپاه شر نیز در آن وجود دارد. چه بسا تجربه‌هایی که بر اثر تماس با شیاطین و القای باطل آنان صورت گرفته باشد. راه درک خیر و صحیح بودن آن، تجربه‌گرایی همراه با عقل‌گرایی است. تجربه‌گرایان بر آن اند به تجربه دینی بهایی دهند تا ملاکی برای محک حقایق در نظر گرفته شود؛ حال آنکه پذیرش خود تجربه دینی باید به ملاک عقل باشد. عارفان مسلمان می‌گویند نمی‌توان به همه تجربه‌ها ایمان داشت و چه بسا تجربه‌ها که شیطانی باشند. وقتی صدق یک تجربه و رؤیا راستی آزمایی می‌شود، به عقل و آموزه‌های خدشه‌ناپذیر ارجاع داده می‌شود؛

۵. مشکل دیگر تجربه دینی، تأثیرپذیری آن از پیش‌داشته‌های ذهنی و فرهنگ زمانه است. با توجه به پیش‌داشته‌های فرهنگی، تجربه‌های دینی، تفاوت بنیادین می‌یابند و از این‌رو ابزاری درخور اطمینان نیستند. چه بسا آشنایی با فرقه رام و آرمان‌های آن، آشنایی با شیطان‌پرستان و تصویر آنان از شیطان حمایتگر، در نوع تجربه‌ها مؤثر باشند. گاه گروه‌های مختلف تجربه‌های متضادی دارند و لذت‌هایی یکسان. چه بسا احساسی که شیعیان از تبرک کام خود به تربت کربلا دارند، همان احساسی باشد که مسیحیان از تبرک کام خود به شراب و نان در عشای ربانی دارند. به نظر می‌رسد همان حسی که یک مسلمان در آتش زدن کتاب آیات شیطانی دارد، سال‌ها پیش مسیحیان در به آتش کشیدن تلمود داشته‌اند.^(۴۲) پس صرف احساس نمی‌تواند دلیل اعتبار یک آیین باشد؛

۶. مشکل دیگر تجربه دینی این است که تجربه، صرف یک احساس است. این احساس برای اینکه به معرفت تبدیل شود، باید تفسیر شود. در این مرحله است که چه بسا، تفسیر غلط همراه تجربه شود. برای اینکه مطمئن باشیم در تفسیر تجربه به خطا نرفته‌ایم، باید آن را به محک عقل بسنجیم. پس باز هم نمی‌توان تجربه‌گرایی صرف بود؛ به نظر می‌رسد تجربه دینی لذتی حاصل از ارضای میل درونی پرستش باشد. این

لذت، حتی اگر آن میل درونی به گونه‌ای انحرافی ارضا شده باشد، حاصل خواهد شد. هندو وقتی برای رسیدن به مراسم روحانی در کنار رود گنگ روزها مسیر می‌پیماید و تن خود را به سختی‌های راه می‌سپارد، چون آیین خود را انجام می‌دهد، همان حس ملکوتی را دارد که یک کاتولیک در راه معبد کوم پستل تجربه می‌کند. نمی‌توان در دیندار بودن خود به این حال و احوال خوش، دل خوش داشت. پائولو نیز سرانجام زندگی معنوی را در ملاقات با خدا، نیایش و اتحاد با او می‌داند و با این وجود، دل خوش کردن به این حال و احوال مانعی است برای رسیدن به آن منزل مقصود؛

۸. یکی دیگر از مشکلات تجربه‌گرایی این است که وسعت آنچه به تجربه فهم می‌شود بسیار محدود است. تجربه دینی به چند احساس خوف و خشیت، شور و عشق و احساس پیوسته بودن به نیرویی برتر خلاصه می‌شود.^(۴۳) وسعت آنچه انسان برای زندگی معنوی به آن نیازمند است، بیش از آن است که بتوان آن را در این چند پیمان، جای داد.

۹. پائولو خود اصرار دارد که آیین معنوی باید همگانی باشد و در دسترس همگان قرار داشته باشد؛ حال آنکه با عرضه کردن دین در قالب تجربه دینی، آن را از دسترس همگان بودن خارج کرده است. دین باید به زبانی نازل شود که برای همه فهم‌پذیر باشد و آن زبانی که همگان در فطرت سلیم خود به رازش آگاه‌اند، زبان عقل است. خداوند عقل را چون یک زبان بین‌المللی در نهاد همگان نهاده است تا چون ابزاری فرافرهنگی در اختیار همگان باشد. (ج) در تلاش برای تعالی معنوی، نوع عمل مهم نیست.

۱. به فرض که به گفته پائولو، عیسی علیه السلام در حال نجاری به پیامبری مبعوث شده باشد؛ اما این نتیجه نمی‌دهد که نوع کار بر تحصیل تجارب شگرف تأثیری ندارد. گاه عملی که در ظاهر کوچک انگاشته می‌شود، اگر با معرفت درست و اخلاص عمیق همراه باشد، ارزشی بسیار بالا دارد؛

۲. بی‌شک انجام برخی کارها، مانعی برای کسب حالات عرفانی خواهد بود. نمی‌توان شراب خورد و به دنیای دون مشغول بود و توقع تجربه اتصال به ماورای عالم ماده را داشت؛

۳. به فرض که عیار ایمان به تجربه دینی باشد؛ رسیدن به این حالات راهی می‌خواهد و شریعت، راه آن است. شریعت و اوامر و نواهی آن، راه رسیدن به همین مقامات است. سالک بدون پیمودن این طریق نمی‌تواند به آن حالات و احوال خوش دست یابد. رعایت کردن همه بایدها و نبایدها است که موجب می‌شود به حریم یار نزدیک، و در دریای محبت او غرق شد.

۳. تکثرگرایی

کوئلیو مدعی است که همه ادیان جلوه‌هایی از یک حقیقت‌اند. او برای زمینه‌سازی برای این ادعای خود، نخست این باور را به طرف‌داران خود القا می‌کند که اصلاً طرز فکر و نوع عقیده مهم نیست. شعار او این است که به مذهب خود هرچه هست عمل کنید؛ چراکه انتظار از دین تنها داشتن منزلگاهی روحانی است و نه بیشتر. (۴۴) هرگاه تنها انتظار از دین این باشد که بستر معنوی برای انسان ایجاد کند، دیگر محتوا و پیام مهم نخواهد بود؛ مهم تحصیل حالت معنوی است، چه در مقابل بت بودا حاصل شود و چه در صومعه. پائولو معتقد است اصول دین، ماورای آیین‌هاست (۴۵) و باین بیان همه ادیان را در اصول مشترک می‌داند. در نظر او همه ادیان به خدایی واحد می‌رسند و از این رو سزاوار احترامی یکسان‌اند. (۴۶) او برای توجیه نظر خود می‌گوید: خداوند هزار نام و هزار جلوه دارد و هیچ فرقی نمی‌کند که گفته شود پناه می‌برم به بودا یا گفته شود پناه می‌برم به مریم مقدس. (۴۷) خدا همیشه یکی بوده است؛ هرچند مردم اصرار دارند او را به نام‌های مختلف بخوانند. (۴۸) بودایی‌ها حق داشتند؛ هندوها حق داشتند؛ هندی‌ها حق داشتند؛ مسلمان‌ها حق داشتند؛ یهودی‌ها حق داشتند. هرگاه انسان صادقانه راه ایمان را دنبال کند، می‌تواند با خدا به وحدت برسد و معجزه کند... اگر یهودی به دنیا می‌آمدم، آیین یهود را انتخاب می‌کردم. خدا همان است؛ هرچند هزار نام دارد. آدمی است که باید انتخاب کند او را به کدام نام بخواند. (۴۹)

مهم نیست که خدا از کتاب سلیمان نبی خوانده شود یا تورات یهودی؛ از کتاب ارسطو خوانده شود و یا از قرآن. (۵۰) در نگاه پائولو برای رسیدن به خداوند راه‌های بسیاری وجود دارد و الزامی به پیروی از راه ویژه‌ای نیست؛ چراکه عیسی می‌گفت: «خانه پدر من اتاق‌های بسیار دارد. همه راه‌ها به همان خانه خدا می‌رسد. انتخاب با توست؛ اما می‌تواند صدها راه باشد.» (۵۱) همه ادیان یکی هستند و همه برای خدمت به خداوند نوشته شده‌اند؛ تنها قوانین آنها متفاوت است. (۵۲) همه راه‌ها به یک جا می‌رسند و هر کس باید راه خودش را برود. (۵۳) او به صراحت اعتراف می‌کند: «من کاتولیکم؛ اما باید درک کنم اگر برادر ما دین دیگری دارد، او هم سرانجام به همان کانون نوری خواهد رسید که ما در تلاش‌های معنوی‌مان می‌رسیم.» (۵۴)

پائولو در ترویج اندیشه خود داستانی را حکایت می‌کند که یادآور داستان موسی و شبان در مناجات با خداست: چند عابد در دیر دعا می‌کردند که پسرکی وارد شد. پسرک تنها تکرار می‌کرد: الف ب جیم دال. آوای او مزاحم تمرکز عابدان می‌شد. عابدان دیر با خشم از او پرسیدند: چرا این ذکر را می‌گویی و پسرک در پاسخ گفت: من هیچ ذکری بلد نیستم و تنها این چهار حرف را یاد گرفته‌ام. اینها را می‌گویم و خدا خودش از این حرف‌ها استفاده می‌کند و کلمات درستی را جاری می‌کند. عابدها از خداشناسی او متعجب شدند و از درسی که از او گرفته بودند تشکر کردند. (۵۵) این ادبیات، این را القا می‌کند که مهم همان خواندن خداست؛ شیوه و راه خواندن مهم نیست. سالک چه مسیحی باشد و چه مسلمان، اگر دین این را به او یاد داده باشد که خدایش را بخواند، کافی است.

نقد و بررسی

الف) خداوند هزار نام دارد و خانه‌اش هزار راه دارد.

۱. حقیقت این است که چنین ادعاهایی صرفاً تبلیغاتی هستند برای جذب مخاطبان از هر فرقه و دینی. با التزام به چنین عقیده‌ای هیچ‌کس نباید درصدد ترویج فرقه و مسلک

خود باشد و پائولو نباید این همه کتاب در ترویج معنویت جدیدش می‌نوشت. پائولو خود بر این باور است که راه نجات، در پیروی از مرام و مسلکی است که خود بیان کرده است؛ ۲. مهم‌ترین نقد تکثرگرایی دینی، تصویر خدای ناتوان است. تکثرگرایی در معرفت دینی ادیان به این معنا خواهد بود که خداوند از طریق پیامبران الهی خود نیز نتوانسته است مردم را در مستقیم‌ترین راه به سوی خود هدایت کند. برای رسیدن به یک هدف، تنها یک راه مستقیم وجود دارد. پلورالیسم به معنای شکست خداوند حکیم و مهربان در بیان این راه خواهد بود؛

۳. چگونه همه راه‌ها به یک جا می‌رسند و حال اینکه برخی راه‌ها در خلاف جهت یکدیگرند؟ اگر حقیقت همه راه‌های معنوی یک نور است، پس چرا تجلیات آنها این همه ضد و نقیض‌اند؟ اختلاف دیدگاه‌ها درباره امری متعالی هنگامی درست است که هرگاه همه آنها را گرد آوریم، تصویری کامل درست شود؛ یکی قدرت خدا را توصیف کرده باشد و یکی خدا را از دیدگاه رحمتش دیده باشد؛ نه اینکه یکی ذات خدا را واحد توصیف کند و دیگری سه‌گانه. اینها با هم جمع نمی‌شوند. چگونه می‌توان در پلورالیسم دینی، بت‌پرستی را با توحید جمع کرد؟ جمع این دو، اجتماع نقیضین است. لازمه چنین سخنی این خواهد بود که در ادیان نتوان دست روی چیزی گذاشت و گفت این قطعی و مطابق با واقع است. چنین تصویری، مطابق ایمان هیچ‌کدام از دین‌داران نخواهد بود. پائولو در پاسخ به این اشکال گفته است:

تا وقتی به شخص دیگری آسیب نمی‌رسانید هرازگاهی عقیده‌تان را عوض کنید و بدون ترس در خود تناقض داشته باشید. این حق را دارید و مهم نیست دیگران چه فکری می‌کنند. (۵۶)

بنابراین در نگاه او تناقض داشتن نظریه‌ها امری پذیرفته شده است و حتی با افتخار باور به تناقض را مرکز آفرینش می‌داند. (۵۷) چنین ادعایی به قدری دور از منطق است که لزومی به نقد آن نیست؛

۴. همان‌گونه که گفته شد، آن مبنایی که پائولو را به تکثرگرایی دینی می‌کشاند، این است که فهم دینی در همهٔ جوامع ثابت نیست. باید گفت در اینجا گوهر عقل در شناخت عقلانی، و نقش آن در فهم دینی و رفع نزاع‌ها، نادیده گرفته شده است. عقل گوهری گران‌بهاست که خداوند آن را زبان شناخت هستی قرار داده است. متأسفانه بحران معرفت در غرب، غریبان را از کاربرد صحیح این نعمت الهی دور کرده است. آنچه بر مبنای حجت عقلی به دست آمده باشد، در همه جا ثابت خواهد بود و بخش درخور توجهی از دین، همین امور قطعی است؛

۵. به فرض که خانهٔ خداوند هزار راه داشته باشد؛ آیا همهٔ راه‌ها یکسان‌اند و یا بعضی سخت‌تر و بعضی آسان‌ترند؛ بعضی کوتاه‌تر و بعضی طولانی‌تر؟ اگر راه‌ها متفاوت باشند، پس یکسان نیستند. عقل حکم می‌کند، بهترین راه پیموده شود. پائولو که خود شعار می‌دهد خانهٔ خدا هزار راه دارد، اینجا اعتراف می‌کند که گریزی از انتخاب نیست: «خدا همان است؛ هر چند هزار نام دارد. آدمی است که باید انتخاب کند او را به کدام نام بخواند.»^(۵۸) معنای انتخاب عاقلانه این است که راه گزیده شده بهترین راه است و راه‌های دیگر اعتبار این راه را ندارند. این بر خلاف ادعای تکثرگرایی است. البته از آنجا که خدای واحد، واجد همهٔ کمالات است، می‌توان او را به هریک از صفات کمالی‌اش خواند؛^(۵۹) اما باید توجه داشت که در این حالت نیز هر نام به تمام وجود خداوند دلالت می‌کند. در واقع از آنجا که آن کمال نامتناهی در فهم نمی‌گنجد، ذهن هر بار او را از یک جهت می‌نگرد و او را به یکی از صفاتش می‌خواند؛ صفاتی که همهٔ آنها به واسطهٔ کمال بی‌نهایت بودن خداوند، انتزاع شده‌اند و همهٔ آنها با هم مطابق‌اند. اگر پائولو چنین معنایی را مدنظر داشته، کلامش صحیح است؛ اما با توجه به دیگر سخنانش بعید است چنین معنایی را قصد کرده باشد.

(ب) مهم نیایش است، نه شیوهٔ نیایش.

۱. حالات معنوی، اهداف میانی راه معنویت‌اند. نیایش اگر مهم است بدین خاطر

مهم است که انسان را به مقصد متوجه می‌کند. پس به دقت بیشتر، مهم اتصال با خدای آفرینش است و نیایش اگر درست باشد، یک راه برای رسیدن به این مقصد است؛

۲. باید متوجه بود که با پیمودن هر طریق و استفاده از هر وسیله‌ای نمی‌توان به هدفی ویژه رسید. هر مقصدی ابزار و مرکب ویژه خود را می‌خواهد. پائولو نیز هدف سالک معنویت را رسیدن به خدا می‌داند.^(۶۰) این راه از مسیر اخلاص می‌گذرد و شرط اخلاص، تسلیم بودن است. پس با هر شیوه‌ای نمی‌توان به او نزدیک شد؛

۳. هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. در ارزش‌گذاری نهایی، کاری نیک شناخته می‌شود که هم هدف درستی داشته باشد و هم از راه درستی انجام شده باشد.

(ج) همه ادیان منزل‌گاه‌های روحانی‌اند.

پذیرفتنی است که در تمسک به هر دینی درجه‌ای ویژه از روحانیت نصیب انسان شود؛ اما آیا روحانیتی که حاصل می‌شود، همه جا در کم و کیف یکسان است؟ اگر همه در یک حد بودند، اصلاً نمی‌بایست هیچ اختلافی می‌داشتند. از این رو باید به دنبال انتخابی دقیق و آگاهانه بود.

(د) یافتن راه معنویت بر عهده سالک است.

در پس این حرف، اعتقاد به خدایی ناتوان و بخیل نهفته است. خداوند حکیم خلقش را در امتحان زندگی بدون نقشه راه رها نمی‌کند و از بیان بهترین راه، بخلی ندارد. به راستی چگونه ممکن است او بهترین راه‌ها و ساده‌ترین راه‌ها را بداند و آن را در اختیار بندگان خود قرار نداده باشد؟

پیامد اعتقاد به تکثرگرایی

پائولو از مروجان تکثرگرایی است و تکثرگرایی لوازم خود را به همراه می‌آورد. نتیجه تکثرگرایی این است که هیچ‌کس حق ندارد دیگران را امر به معروف و نهی از منکر کند و یا درباره عمل آنها قضاوتی داشته باشد. تأکید پائولو بر این لازمه در واقع خود تأکید بر

تکثرگرایی است.

حال که شناخت هر کس متفاوت است و هر شخص فهمی جداگانه از خدا دارد، هر کس مجاز است برای معنویت خود مسیری جداگانه‌ای داشته باشد. رهرو راه معنویت نباید بکوشد دیگران را همراه کند^(۶۱) و برای آنکه به طریق خود ایمان داشته باشد، لازم نیست ثابت کند طریق دیگران نادرست است. هر شخص مجاز است تنها درباره مفاهیم شخصی خود داوری کند.^(۶۲) نتیجه پذیرش تکثرگرایی دینی این است که نباید به کار دیگران کار داشت؛ زیرا آنان هم از عقیده‌ای پیروی می‌کنند و همه مرام‌ها و مکتب‌ها می‌توانند حقیقت باشند. هیچ‌کس نباید دیدگاه خود را به دیگران تحمیل کند. انسان می‌تواند مسلمان باشد یا کاتولیک؛ بودایی باشد یا لامذهب و یا آگنوستیک. این موضوع به کسی ربطی ندارد. آنچه مهم است اینکه هر فرد مسئول وجدان خویشتن است.^(۶۳)

به نظر پائولو خطر بزرگ‌تر از اشتباه پیمودن مسیر، خطر بنیادگرایی است:

وقتی کسی می‌آید به تو می‌گوید خدا این است و خدا آن است، تنها راه دام نیفتادن این است که بفهمی جست‌وجوی معنویت یک مسئولیت شخصی است و نه می‌توان به کسی توصیه کرد و نه می‌توان به کسی منتقل کرد. به نظر من بهتر است انسان اشتباه کند و به دنبال نشانه‌های غلط برود تا اینکه به دیگران اجازه دهد برای سرنوشتش تصمیم بگیرند.^(۶۴)

سالک باید بداند که در این راه به حرف‌ها و طعن‌های دیگران هیچ توجه نکند.^(۶۵) «رزم‌آور نور هرچند در برابر ستمکار می‌جنگد، هرگز در مورد ستمکار قضاوت نمی‌کند.»^(۶۶) چگونه درباره کارهای دیگران قضاوت کند و حال آنکه آن کارها پدیده‌هایی هستند متعلق به آن افراد و کسی نمی‌تواند در آنچه خود تجربه نکرده است و از انسان دیگری با شرایط متفاوتی صادر شده، قضاوت کند.^(۶۷) در اندیشه پائولو نه تنها انسان‌ها بلکه حکومت‌ها نیز حق دخالت در کار مردم ندارند و مجاز نیستند به آنها فرهنگی ویژه را القا کنند.^(۶۸) هر انسانی کیفیت‌ها، غریزه‌ها، لذت‌ها و ماجراجویی‌های

خود را دارد و با این وجود، جامعه نمی‌تواند یک روش جمعی رفتار را تحمیل کند. (۶۹)
در این راه استاد هم هرگز حق ندارد به شاگردش بگوید به فلان جا برو تا به جایی که من
رسیده‌ام بررسی؛ چراکه هر مسیری یگانه است و هر سرنوشتی، شخصی. (۷۰)

پائولو در ترویج عقاید خود حتی ابایی از این ندارد که بگوید گناهکاران به بهشت
می‌روند، اما آمران به معروف جهنمی خواهند بود. او برای تثبیت این نگاه دو حکایت
نقل می‌کند که یکی تاریخی است و دیگری ساختگی. او در حکایت اول می‌نویسد:

در قصه‌ای قدیمی آمده است: وقتی حضرت عیسی را روی صلیب گذاشتند،
بی‌درنگ به دوزخ رفت تا گناهکاران را نجات دهد. شیطان بسیار ناراحت شد و
گفت: دیگر در این دنیا کاری ندارم. از حالا به بعد همه تسهکاران، خلافکاران،
گناهکاران، بی‌ایمان‌ها یک‌راست به بهشت می‌روند. عیسی به شیطان بیچاره نگاه
کرد و خندید: ناراحت نباش. تمام آنها که خودشان را بسیار باتقوا می‌دانند و تمام
عمرشان کسانی را که به حرف‌های من عمل نمی‌کنند، محکوم می‌کنند، به اینجا
می‌آیند. چند قرن صبر کن و می‌بینی که دوزخ پرتو از همیشه می‌شود. (۷۱)

پائولو قصه دوم را چنین نقل می‌کند:

راهبی در نزدیکی معبد شیوا زندگی می‌کرد. در خانه روبه‌رویش یک روسپی اقامت
داشت. راهب، زن را از گناهانش سرزنش کرد و به او گفت که روز و شب به خدا
بی‌احترامی می‌کند. روسپی پشیمان شد و چند روز را گذراند؛ اما راهبی برای امرار
معاش نداشت و دوباره به همان کار روی آورد؛ اما این بار هر بار که بدن خود را به
بیگانه‌ای تسلیم می‌کرد، از درگاه خدا آمرزش می‌خواست. راهب همه کارهای خود
را رها کرده بود و هر بار که مردی را در خانه او می‌دید، سنگی به کوزه می‌انداخت.
بعد از چندی کوهی از سنگ‌ها را به نشان تعداد گناهانش به او نشان داد. زن از خدا
خواست که او را از این زندگی گنه‌آلود خلاص کند. فرشته مرگ آن شب جان راهب
و روسپی را گرفت. راهب جهنمی شد و روسپی بهشتی شد. خداوند در پاسخ

اعتراض راهب گفت: تو فکر می‌کردی عشق به خدا یعنی فضولی در رفتار دیگران. هنگامی که تو قلبت را سرشار از گناه فضولی می‌کردی، این زن روز و شب دعا می‌کرد. روح او با گریستن‌هایش آن قدر سبک شد که تا بهشت بالا آمد.^(۷۲)

پائولو در این دو تمثیل می‌خواهد نشان دهد انسان نباید وقت خود را صرف افکار و اعمال دیگران کند. «کسی که در افسانه شخصی دیگران دخالت کند، هرگز افسانه شخصی خود را کشف نخواهد کرد.»^(۷۳) در این نگاه پیرخردمند کسی است که به جای رؤیای تغییر دادن نوع بشر، از خدا بخواهد که بتواند خودش را تغییر دهد.^(۷۴) سالک معنویت، باید همه وقت خود را برای رسیدن به افسانه شخصی خود بگذارد و کاری با مردم و افسانه‌هایشان نداشته باشد. وقت صرف کردن در افسانه‌های مردم و سفارش کردن به آنها، علاوه بر اینکه جایز نیست، سالک را از رسیدن به رؤیاهای خود باز می‌دارد.

نقد و بررسی

الف) انسان‌ها متفاوت‌اند؛ پس کسی حق امر و نهی به دیگران را در نشان دادن مسیر زندگی ندارد.

اگر تفاوت ذاتی انسان‌ها پذیرفتنی باشد، سخن کوئلیو نیز صحیح است. همه سخن در این است که مقدمه کلام مردود است. انسان‌ها در ذات یکسان‌اند؛ امیال و سرشتی مشترک دارند؛ خدایی واحد و بنابراین راهی یگانه دارند. البته انسان‌ها در مقدار برخورداری از برخی استعدادها و امکانات متفاوت‌اند و این تفاوت موجب تفاوت در اصل راه نمی‌شود.

ب) بهتر است اشتباه کنیم تا اینکه دستور دیگران را اطاعت کنیم.

۱. این برداشت اصلاً منطقی نیست. سخن در جایی است که امر دیگران به معنای سلب حق اختیار انسان نیست. در این فرض چه اشکالی دارد کسی اشتباه را یادآوری

کند و فرصت از دست نرود. گاه یک اشتباه، بهانه تباهی تمام عمر است؛
۲. حقیقت امر به معروف، لطف به دیگران است. گاه انسان در فراز و نشیب‌های
زندگی از نکته‌ای غافل می‌شود و گاه اصلاً به آن علم ندارد. چه اشکالی دارد که دوستان
هم مسلکش مهربانانه خطای او را یادآور شوند. پائولو مسیر معنویت را شخصی می‌داند
و خود را از همراهی دیگران بی‌بهره کرده است.

ج) گنهکاران خدادوست بهترند از متشرعان دخالت‌کننده در کار دیگران.
۱. پائولو دخالت در کار دیگران را موجب بازماندن از رؤیای خود می‌داند. در نگاهی
انسان محورانه که انسان محور همه چیز و مالک خود است، همه چیز این‌گونه سنجیده
می‌شود. در مقابل، در نگاه خداگرایانه، خدا محور همه چیز و مالک همه کس است. اگر
او خواسته باشد که بندگان در خطا و اشتباه راه را به هم نشان دهند، ایشان به وظیفه و
رؤیای خود عمل کرده‌اند، نه اینکه به دیگری پرداخته‌اند؛

۲. پائولو این نتیجه را از داستان راهب و روسپی گرفته است. در این داستان دو طرف
به درستی با هم مقایسه نشده‌اند. در یک تمثیل منطقی در این مورد باید زن بدکاره‌ای که
با گناهش به جنگ خدا رفته و قصد ترک عمل خود را ندارد با عابدی که هم خود نیک
کردار است و هم دوست دارد دیگران در محضر خداوند نیک‌کردار باشند، مقایسه
شوند. با هیچ منطقی، زن بدکردار از مرد نیک‌کردار برتر نیست.

شاید گفته شود مقصود این بوده که آمران به معروف، گاه خود به معروف عمل
نمی‌کنند و خود زیان‌کارند. پاسخ این است که اگر اینان خود به معروف عمل نکنند، از
این جهت زیان دیده‌اند؛ اما از این جهت که مشوق دیگران برای معروف بوده‌اند، سزاوار
پاداش و تعالی‌اند. اگر منظور پائولو در تمثیل‌هایش این بوده باشد که هرگاه طاعت
عابدان به غرور و خودبرتربینی و خوار و کوچک شمردن دیگران بینجامد، شایسته
سرزنش‌اند، باید گفت کلامش صحیح است و این رفتار در اسلام نیز محکوم است. (۷۵)

نتیجه‌گیری

گفته شد که پائولو کوئلیو در پاسخ بنیادی‌ترین پرسش معرفت‌شناسی معتقد است راهی برای علم یافتن به حقایق وجود ندارد و در انسداد راه علم، عاشقی و به دنبال رؤیا بودن، برای مدیریت زندگی معنوی بسنده است. باید گفت فرار از مسئله شناخت، ریشه در بحران معرفت‌شناسی غربی دارد و حال آنکه هیچ عاقلی حتی خود پائولو منکر مسئله شناخت و قدرت انسان در آن نیست. پائولو در فرار از یافتن پاسخ، دعوت به ایمان‌گرایی، تجربه‌گرایی و تکثرگرایی می‌کند؛ حال آنکه ایمان‌گرایی، جستی کورکورانه و غیرقابل اعتماد است. هرچند پائولو رکن ایمان را تجربه دینی می‌داند، تمام هدف دین این نیست و تجربه، خطاپذیر است. شعار پائولو در دعوت به تکثرگرایی این است که خداوند هزار نام دارد و خانه او هزار راه دارد. همه حرف در این است که آیا همه راه‌ها یکسان‌اند؟ به نظر می‌رسد دعوت به تکثرگرایی دینی، یا صرفاً تبلیغاتی است و یا ناشی از ضعف در شناخت خداوند هدایتگر است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- پائولو کوئلیو، *اعترافات یک سالک*، ترجمه دل‌آرا قهرمان، ص ۲۰۲.
- ۲- همان، ص ۱۷۰.
- ۳- همو، *چون رود جاری باش*، ترجمه آرش حجازی، ص ۲۸.
- ۴- همو، *کیمیاگر ۲*، ترجمه آیسل برزگر جلیلی‌مقام، ص ۲۴.
- ۵- همو، *بریدا*، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، ص ۲۲۵؛ *مارسیا بوتهلو، زندگی، گزین گویه‌های پائولو کوئلیو*، ترجمه سمیه پیلهور، ص ۵.
- ۶- پائولو کوئلیو، *زهیر*، ترجمه آرش حجازی، ص ۳۲۸.
- ۷- همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۲۱۶.
- ۸- همو، *مکتوب*، ترجمه آرش حجازی، ص ۷۰.
- ۹- همو، *بریدا*، ص ۲۰۸.
- ۱۰- همو، *زائر کوم پوستل*، ترجمه حسین نعیمی، ص ۶۱.
- ۱۱- همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۵۷.
- ۱۲- محمدتقی مصباح، *در جست‌وجوی عرفان اسلامی*، ص ۵۲.
- ۱۳- ر.ک: محمدتقی مصباح، *آموزش فلسفه*، بخش خداشناسی؛ محمد حسین زاده، *منابع معرفت*؛ همو، «امکان دست‌یابی به معرفت عقلی در حوزه دین»، *معرفت فلسفی*، ش ۲۱؛ همو، *پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر*، فصل هفتم و نهم؛ همو، *درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت دینی*، فصل ششم.
- ۱۴- محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۷۹.
- ۱۵- پائولو کوئلیو، *اعترافات یک سالک*، ص ۹۶.
- ۱۶- همان، ص ۴۴.
- ۱۷- همو، *ساحره پورتوبلو*، ترجمه آرش حجازی، ص ۲۳۷.
- ۱۸- همو، *کیمیاگر*، ترجمه آرش حجازی، ص ۱۴۲.
- ۱۹ و ۲۰- همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۹۴.
- ۲۱- همو، *کوه پنجم*، ترجمه آرش حجازی، ص ۸۰.
- ۲۲- همو، *ساحره پورتوبلو*، ص ۴۳.
- ۲۳- همان، ص ۲۶۶-۲۶۷.
- ۲۴- همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۲.
- ۲۵- مهوش رهنمای آذر، *پائولو کوئلیو در میان ایران*، ص ۵۷.

- ۲۶- پائولو کوئلیو، *بریده*، ص ۳۵.
- ۲۷- همان، ص ۱۳۴.
- ۲۸- همان، ص ۶۳.
- ۲۹- همان، ص ۶۱.
- ۳۰- همو، *زهیر*، ص ۲۱۷.
- ۳۱- همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۲۰۴.
- ۳۲- همو، *بریده*، ص ۳۲۳.
- ۳۳- محمدتقی مصباح، *در جست و جوی عرفان اسلامی*، ص ۱۹۵.
- ۳۴- آل عمران: ۷؛ نساء: ۱۶۲.
- ۳۵- بقره: ۲۶؛ نساء: ۱۷۰؛ کهف: ۲۹؛ قصص: ۵۳؛ حج: ۵۴؛ شوری: ۱۸؛ محمد: ۲؛ جاثیه: ۶.
- ۳۶- حجرات: ۱۵؛ سباء: ۲۱.
- ۳۷- محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۱.
- ۳۸- همان، ص ۲۸.
- ۳۹- پائولو کوئلیو، *دومین مکتوب*، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، ص ۹۷؛ همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۳۳ و ۳۴.
- ۴۰- همو، *کنار رود پیدرا نشستیم و گریستیم*، ترجمه آرش حجازی، ص ۱۲.
- ۴۱- همان، ص ۱۷۹.
- ۴۲- در سال ۱۲۴۲، لوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه، که از طرف کلیسای روم به درجه قدیس بودن ارتقارتبه یافته بود، کتاب *تلمود* را به عنوان سند سرپیچی از قانون الهی محکوم و دستور جمع آوری و سوزاندن آنها را صادر کرد.
- ۴۳- او تو در کتاب امر قدسی قائل شد در برابر خدا سه احساس برای انسان تحقق می یابد: ۱. احساس وابستگی؛ ۲. احساس شوق؛ ۳. احساس خشیت.
- ۴۴- پائولو کوئلیو، *دومین مکتوب*، ص ۹۷؛ همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۲.
- ۴۵- همو، *اعترافات یک سالک*، ص ۳۵.
- ۴۶- همو، *چون رود جاری باش*، ص ۱۷۲.
- ۴۷- همو، *قصه هایی برای پدران، فرزندان، نوه ها*، ترجمه آرش حجازی، ص ۱۴۸.
- ۴۸- همو، *چون رود جاری باش*، ص ۲۱۴.
- ۴۹- همو، *کنار رود پیدرا نشستیم و گریستیم*، ص ۱۰۸؛ همو، *چون رود جاری باش*، ص ۲۶۹.
- ۵۰- همو، *ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد*، ترجمه آرش حجازی، ص ۲۳۳.

- ۵۱- همو، اعترافات یک سالک، ص ۲۲۷.
- ۵۲- همو، چون رود جاری باش، ص ۲۷۹.
- ۵۳- همو، مکتوب، ص ۱۵۸.
- ۵۴- همو، چون رود جاری باش، ص ۲۶۹.
- ۵۵- همو، مکتوب، ص ۱۷۹.
- ۵۶- همو، چون رود جاری باش، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.
- ۵۷- همو، اعترافات یک سالک، ص ۲۱۸.
- ۵۸- همو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ص ۱۰۸.
- ۵۹- اسراء: ۱۱۰.
- ۶۰- او سرانجام دنبال رؤیا بودن، عاشقی، سکس و رقص را ملاقات خداوند، نیایش و اتحاد با او می‌داند. (پائولو کوئلیو، کیمیاگر، ص ۱۴۲؛ همو، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ص ۱۶۶؛ همو، والکیری‌ها، ترجمه آرش حجازی و حسین شهرابی، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ همو، بریدل، ص ۱۰۳ و ۱۹۱؛ همو، ساحره پورتوبلو، ص ۶۵.
- ۶۱- پائولو کوئلیو، زائر کوم پوستل، ص ۱۵۸.
- ۶۲- همو، مکتوب، ص ۱۰۲؛ همو، راه‌نمایی رزم‌آور نور، ترجمه آرش حجازی، ص ۳۲؛ همو، دومین مکتوب، ص ۴۹.
- ۶۳- همو، اعترافات یک سالک، ص ۹۴ و ۹۵.
- ۶۴- همان، ص ۳۳.
- ۶۵- همو، چون رود جاری باش، ص ۹۶.
- ۶۶- همو، راه‌نمایی رزم‌آور نور، ص ۵۳.
- ۶۷- همو، زائر کوم پوستل، ص ۵۵.
- ۶۸- همو، زهیر، ص ۲۹۵.
- ۶۹- همو، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، ص ۲۵۸.
- ۷۰- همو، ساحره پورتوبلو، ص ۲۳۷.
- ۷۱- همو، قصه‌هایی برای پدران، فرزندان، نوه‌ها، ص ۷۴.
- ۷۲- همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۷۳- پائولو کوئلیو، کیمیاگر، ص ۱۴۹.
- ۷۴- همو، قصه‌هایی برای پدران، فرزندان، نوه‌ها، ص ۱۱۰.
- ۷۵- نهج البلاغه، ص ۴۴۷.

منابع

- نهج البلاغه، قم، دارالهجره، بی تا.
- بوتلهو، مارسیا، گزین گویه های پائولو کوئلیو، ترجمه سمیه پیلهور، چ دوم، تهران، حوض نقره، ۱۳۸۸.
- حسین زاده، محمد، پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
- _____، «امکان دستیابی به معرفت عقلی در حوزه دین»، معرفت فلسفی، ش ۲۱، پاییز ۱۳۸۷، ص ۴۸-۱۱.
- _____، درآمدی بر معرفت شناسی و مبانی معرفت دینی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
- _____، منابع معرفت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- رهنمای آذر، مهوش، پائولو کوئلیو در میان ایرانیان، تهران، آزاداندیشان، ۱۳۸۰.
- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- کوئلیو، پائولو، اعترافات یک سالک، ترجمه دل آرا قهرمان، تهران، بهجت، ۱۳۷۹.
- _____، بریدا، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، چ یازدهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۳.
- _____، چون رود جاری باش، ترجمه آرش حجازی، چ چهارم، تهران، کاروان، ۱۳۸۶.
- _____، دو مین مکتوب، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، چ چهارم، تهران، کاروان، ۱۳۸۱.
- _____، راه نمایی رزم آور نور، ترجمه آرش حجازی، چ پنجم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- _____، زائر کوم پوستل، ترجمه حسین نعیمی، چ پنجم، تهران، ثالث، ۱۳۸۹.
- _____، زهیر، ترجمه آرش حجازی، چ سوم، تهران، کاروان، ۱۳۸۴.
- _____، ساحره پورتوللو، ترجمه آرش حجازی، چ سوم، تهران، کاروان، ۱۳۸۶.
- _____، قصه هایی برای پدران، فرزندان، نوه ها، ترجمه آرش حجازی، چ نهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.
- _____، کنار رود پیدرا نشستم و گریستم، ترجمه آرش حجازی، چ هشتم، تهران، کاروان، ۱۳۸۴.
- _____، کوه پنجم، ترجمه آرش حجازی، چ سوم، تهران، کاروان، ۱۳۸۳.
- _____، کیمیاگر، ترجمه آرش حجازی، چ شانزدهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- _____، کیمیاگر ۲، ترجمه آیسل برزگر جلیلی مقام، تهران، شیرین، ۱۳۸۳.
- _____، مکتوب، ترجمه آرش حجازی، چ هشتم، تهران، کاروان، ۱۳۸۵.
- _____، والکیری ها، ترجمه آرش حجازی و حسین شهبابی، چ پنجم، تهران، کاروان، ۱۳۸۸.
- _____، ورونیکا تصمیم می گیرد بمیرد، ترجمه آرش حجازی، چ دهم، تهران، کاروان، ۱۳۸۷.
- مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
- _____، در جست و جوی عرفان اسلامی، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.